



در شهادت باقر آل محمد (ص): حضور در عینیت اجتماع

امامت از نگاه شیعه حاوی اوصافی است که سبب تمایز رهبری علمی و سیاسی امام نزد پیروانش می‌شود...

امامت از نگاه شیعه حاوی اوصافی است که سبب تمایز رهبری علمی و سیاسی امام نزد پیروانش می‌شود. این اوصاف عموماً مبتنی بر نوعی پذیرش پیشینی متعبدانه نصب الهی است که توسط پیامبر اعظم (ص) به مسلمین ابلاغ شد؛

امری که از آن با عنوان منصوص بودن یاد می‌کنند. گذشته از این اوصاف که در شخص امام متعین می‌شود و اسباب تشخیص و تمیز او را فراهم می‌آورد و به واقع به نحوی پیشینی بر پیروان و شیعیان آن امام، لزوم تبعیت و پیروی را فرض می‌کند، نوعی اثر واقعی را می‌توان در زندگی ائمه به خصوص از جنبه علمی‌بازشناسایی کرد که دستمایه تقویت تعبد پیش‌گفته را فراهم می‌آورد و به نحوی آن را مستدل می‌سازد.

این بعد البته نقشی در جهت مشروعیت‌بخشی اساسی به امامت امام ایفا نمی‌کند اما می‌تواند حقیقت و مسماي امامت را در عینیت اجتماع ارائه دهد. ماهیت مرجعیت علمی امام که البته لازمه التزامی آن، به دست‌گرفتن مرجعیت سیاسی توسط امام نیز هست، گذشته از تأثیر شگرف و گاه بهت‌آور بر پیروان دیگر مذاهب اسلامی که لزوماً امام را از زاویه دید شیعیان امام نمی‌نگریسته‌اند، حقانیت این نظریه را به اثبات می‌رساند که ابتعاد و تخلف از این مرجعیت، تا چه میزان سبب خسران و زیان علمی و به تبع آن سیاسی امت شده است. امامت هجده‌ساله امام باقر (ع) به خوبی گویای این مطلب است؛

امامی که شیعیان او را امامی منصوب و منصوص می‌دانستند و بزرگان مذاهب دیگر از هیبت و ژرفای علمش، احترامش را واجب خویش و تلمذش را افتخار خود می‌دانستند. در این جستار که به مناسبت هفتم ذیحجه - سالروز شهادت آن امام ارجمند در سال 114 هجری قمری - فراهم آمده تلاش می‌کنیم تا حیات امام را بیشتر از این زوایه مورد کنکاش قرار دهیم؛ زوایه‌ای که تأثیر شگفت و عمیق امام را در میان ائمه فقه و حدیث مذاهب اسلامی واکاوی می‌کند.

در محافل غیرشیعی می‌توان از نظریه عدالت به عنوان جانشین مفهوم عصمت در حوزه‌های شیعی یاد کرد؛ نظریه‌ای که تجسدش را در توصیف اشخاص به «ثقه بودن» که عموماً در کتب رجالی اهل سنت بالاترین درجه مدح و توثیق به شمار می‌رود می‌توان مشاهده کرد.

این عنوان از سوی دیگر حاکی از بالاترین درجه اعتمادی است که علمای مسلمین به کسانی که در نقل حدیث درخور اعتماد و یقین و صحت روایت هستند، اعطا می‌کنند. جست‌وجو در کتب اساسی و مرجع اهل سنت چون «الموطاء» مالک، «تاریخ و تفسیر» طبری، «المسند» احمد بن حنبل و «الرساله فی اصول الفقه» شافعی، نشان می‌دهد که ایشان با اطمینان بسیار بالا این عنوان را برای امام باقر (ع) و فرزندشان امام صادق (ع) به کار برده‌اند.

مستندات و مدارک و بالطبع، فضایی که اینگونه توثیق‌ها در آن صادر شده کاملاً نشانگر این امر است که بسیاری از علمای هم‌عصر امام باقر (ع)، چنان به ایشان نظر می‌کرده‌اند که کودکان به بزرگان خویش. احساس ایشان به امام باقر (ع) علاوه بر احترام فوق‌العاده، حامل بیان حقارت و کوچکی ایشان نزد امام نیز بوده است.

حتی برجسته‌ترین علمای آن عصر، به سبب علم فوق‌العاده امام، خویش را مرعوب ایشان می‌پنداشته‌اند. در روایتی که ابونعیم در «حلیه‌الاولیاء» آورده می‌توان چنین فضایی را به عیان مشاهده کرد.

او می‌گوید: «عبدالله بن عطاء مکی گفته است: هرگز ندیدم که دانشمندان در حضور کسی این همه احساس کوچکی کنند که در برابر ابوجعفر محمد بن علی بن حسین علیهم‌السلام، احساس حقارت می‌کنند». ابونعیم برای آنکه بر پیش‌گفته خود تأکید کند آن را این‌گونه ادامه می‌دهد: «حتی محدث معروف عصر که کسی را نمی‌توان همتای او شمرد، یعنی حکم بن عتیبه، با وجود سالخوردگی و کهولت سن و رفعت مقامی که نزد حاکمان و درمیان مردم دارد، در برابر ابوجعفر (ع) چنان رفتار می‌کرد که شاگردی در حضور استادش» (حلیه‌الاولیاء، ج3، ص 186).

این نوع گزارش‌ها را البته به هیچ وجه نمی‌توان به ابونعیم منحصر دانست که با وجود مذهب تسنن‌اش گرایش‌های صوفیانه را نیز می‌توان در آثارش رهگیری کرد بلکه محدثان صرف و فقیهان ایشان نیز چنین نگره‌ای به امام داشته‌اند.

به عنوان نمونه از محمد بن المنکدر که امام فقه و حدیث و هم‌عصر امام است، روایت شده که گفته است: «هیچ‌کس را برتر از علی بن حسین ندیده بودم تا اینکه پسرش محمد بن علی را دیدم». هرچند این جمله را در «تهدیب‌التهدیب» ابن حجر عسقلانی که یکی از بزرگ‌ترین و معتبرترین موسوعه‌های رجالی اهل سنت است می‌توان ملاحظه کرد اما ابن‌حجر به داستان ملاقات او با امام که سبب بیان این جمله شده است، اشاره‌ای نکرده است.

در عین حال مشروح این ملاقات را قاضی نعمان به نقل از محمدبن‌المنکدر، در شرح خویش آورده است: «در روزی بسیار گرم در یکی از حومه‌های مدینه، به امام محمدباقر برخوردیم که بر دو تن از خادمان خود تکیه داده بود.

با خود چنین اندیشیدیم که او یکی از پیشوایان محترم قریش است که اینک از خانه خارج شده و در این اوضاع و احوال

طاقت فرسا و گرم در پی منافع دنیوی خویش است؛ بگذار او را زنهاری بدهم. بنابراین نزد او رفتم و به او سلام کردم. امام باقر که سخت عرق می‌ریخت سلام مرا پاسخ داد. پس گفتم: ای پیشوای محترم قریش که این وقت در جست‌وجوی منافع دنیوی هستی و در این گرما بیرون آمده‌ای، خدایت اصلاح کند؛ چه می‌کنی اگر در این حالت مرگ به سراغ تو آید؟ امام باقر(ع) که تا آن هنگام دست‌هایش بر شانه آن دو پسر بود، تکیه‌اش را از ایشان گرفت، راست ایستاد و چنین پاسخ گفت: به خدا قسم، اگر مرگ در این حالت در رسد، به واقع وقتی به سراغم آمده است که مشغول عبادت خدا هستم و با این عبادت، خویشتن را از تو و از بقیه مردم دور نگه می‌دارم [کنایه امام حاکی از این امر است که با وجود خمس و زکاتی که مردم برای ایشان می‌آورده‌اند و استفاده از آن کاملاً حق شرعی ایشان به حساب می‌آمده اما ایشان ترجیح می‌داده تا بدان وابسته نباشد]. من تنها ترسم از آن است که وقتی مرگ مرا دریابد که در کار نافرمانی‌داری از خداوند باشم. من نیز با شرمندگی پاسخ گفتم: خداوند بر تو بیخشايد. من قصد داشتم تا شما را نصیحت کنم و انذار دهم اما در حقیقت شما من را نصیحت کردی و انذار دادی!»!

این‌گونه گزارش‌ها تنها نفوذ سیره عملی امام را در میان توده‌ها و ائمه مسلمین نشان نمی‌دهد بلکه بی‌تردید سیطره و هیمنه فراگیر علمی و مرجعیت اخلاقی ایشان را واگویی می‌کند. با وجود تمام این اعتبار اما چندان نمی‌توان در ادبیات حدیثی اهل سنت احادیث ایشان را دنبال کرد؛

چند حدیثی هم که از ایشان نقل شده چنان نیست که مرجعیت ایشان را به عنوان يك محدث برجسته- چنان‌که کتب مهم رجال توصیف می‌کنند- تثبیت کند. برخی علت این امر را در قاعده عدم ملازمه میان امامت حدیث و نقل کثیر احادیث جست‌وجو کرده‌اند؛

به این معنا که توصیف شخصی در کتب رجال به امامت و توثیق او ضرورتاً حاکی از وجود احادیث فراوان او در مجامع روایی به شمار نمی‌رود. چه بسیار ائمه بزرگی که اصولاً حدیثی از ایشان منقول نیست اما در عصر خویش به امامت و خبرگی در حدیث شهره بوده‌اند. این توجیه را شاید بتوان در مورد بیشتر محدثان و مورخان که سهم بسزایی در تهیه و تدوین پیش‌نویس‌های صحاح و مسانید، به سبب فرارگرفتن در يك دوره تاریخی خاص داشته‌اند، صادق دانست اما در مورد امام باقر(ع) که ائمه اهل سنت عموماً از او با عنوان باقرالعلوم یعنی شکافته دانش یاد کرده‌اند چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. ابن‌حجر عسقلانی در جلد دهم موسوعه رجالی خویش فهرستی از کسانی را فراهم آورده که ابوجعفر(ع) را باقرالعلوم می‌خوانده‌اند. در جمله این اشخاص می‌توان نام زبیر بن بکار را مشاهده کرد که از امامان سیره و حدیث و قضات ارشد حرمین یعنی مکه و مدینه به شمار می‌رفته است.

این قاعده همچنین با توجه به این امر که اصحاب شیعی امام باقر(ع) بیش از 50 هزار حدیث مسند و مرسل را به نقل از ایشان فراهم آورده‌اند، بیشتر مخدوش می‌شود. با این تعداد به سهولت می‌توان ادعا کرد که حتی مجموع ائمه حدیث به اندازه ایشان روایت نکرده‌اند؛ از این‌رو باید به دنبال دلیل دیگری بود.

بسیار جالب توجه است که عالمی چون ژهری با آنکه از شاگردان نه چندان ارشد امام زین‌العابدین و امام باقر علیهما السلام بوده است، مورد التفات بیشتری در این حوزه واقع شده است؛ حال آنکه امام باقر(ع) که حتی امام مالک بن انس (179- 97 ه.ق) و امام ابوحنیفه (150- 18 ه.ق) از او روایت کرده‌اند، به راحتی نادیده گرفته شده و کنار گذاشته شده است. امری که نمی‌توان در این مقایسه و سنجش آن را نادیده گرفت، البته ارتباط وثیق و تنگاتنگ زهری با دربار اموی است؛ مسئله‌ای که بی‌تردید در مکان و شهرت او تأثیرگذار بوده است.

این ارتباط را حتی می‌توان در نامه انتقادی امام سجاده(ع) به زهری هم مشاهده کرد؛ نامه‌ای که در آن امام سجاده(ع) زهری را هشدار می‌دهد که به فرامین کتاب خدا و عهدی که او از علما گرفته تا بر ظلم ظالمان و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند بازگردد.

توجیه دیگری که بر این امر یعنی قلت احادیث ایشان در ادبیات حدیثی اهل سنت می‌توان ارائه کرد این است که نوشته‌های بازمانده به هیچ روی جامع نیستند و تمام احادیث را در بر ندارند؛ به خصوص که امام باقر در عصری می‌زیسته که همچنان ممنوعیت کتابت حدیث برقرار بوده و هرچند 3 دهه پس از شهادت امام باقر این ممنوعیت برداشته شد اما اثری در نقل روایات ایشان نداشت.

این نظریه را علاوه بر امام در مورد ابوحنیفه نیز می‌توان کاملاً صادق به شمار آورد؛ چرا که اکثر سخنان او نیز از میان رفته و به واقع مذهبی را که به نام او باقی است باید به نام شیبانی و ابویوسف که 2 تن از شاگردان او بوده‌اند ثبت کرد. گذشته از این نظریه ممکن است اسانید روایاتی که ایشان در سلسله آن وجود داشته‌اند به سبب طولانی‌بودن حذف شده باشند. وجود برخی روایات ایشان در این سنت حدیثی بی‌نام ایشان در سلسله سند شاید به نحوی این نظریه را تأیید کند؛ از این‌رو کاملاً محتمل است که برخی از این اسانید حذف شده باشد؛ چراکه فاصله نقل از ایشان تا زمان ثبت در صحاح و مسانید، چیزی در حدود 150 سال است.

البته این نظریه به هیچ روی عدم نقل احادیث ایشان در الموطاء مالک بن انس را توجیه نمی‌کند؛ چرا که مالک، معاصر ایشان بوده و بنا به نقل ابن حجر عسقلانی از ایشان نیز روایت کرده است. به هر صورت امری که متیقن است آنکه احادیث ایشان بی‌نام ایشان موجود است.

در مورد حذف ایشان از سلسله سند نیز هرچند می‌توان به عنصر عمد باور داشت، در مقابل نیز می‌توان آن را عملی کاملاً ناآگاهانه، غیرعمدی و صرفاً نوعی گزینش به شمار آور؛ چرا که بر هیچ‌یک از این دو گزینه دلیل محکمی وجود ندارد.

گذشته از تمام این نظریه‌ها باید به این امر نیز اشاره کرد که امام در عصري احاديث و روايات خویش را عرضه کرد که دوره آشفتگی و هرج و مرج حدیث به شمار می‌رفت و نیز در عصري این احاديث به ثبت رسید که دوره خفقان و کنترل شدید بر این نوع نوشتارها بود؛ کنترلي که عموماً با سانسورهاي غليظ و شديد همراه می‌شد؛

به عنوان مثال طبري که يك مورخ اواخر قرن سوم هجري است نقل می‌کند که معاویه دستور داده بود تا علي، آل و اصحابش را بر منابر لعن و تکفیر کنند و در همان حال، در بزرگي عثمان و خاندان او که از امويان بودند داد سخن دهند. در چنین وضعيتي که امام نیز خود شاهد اساسي بخشي از آن در کربلا و پس از آن بوده، کاملاً طبيعي است که چندان اثري از احاديث او یافت نشود.

با این اوصاف اما باید به این نکته توجه داشت که قلت وجود این روايات تحت نام امام سبب نمی‌شود که از 2 امر غفلت کنیم؛ نخست آنکه این روايات به وضوح قابل رهگیری است - البته بی‌نام امام باقر(ع) - و دوم آنکه ائمه اهل سنت خود به تأییدپذيري شگرف و عمیق خویش از ایشان معترفند؛ امري که امامت ایشان را از قالب‌هاي صرفاً پیشيني خارج ساخته و رنگ و بوي عيني‌تري به آن می‌بخشد. به نظر همین عنصر را باید مؤلفه اساسي امامت به شمار آورد؛ یعنی «حضور در عينيت اجتماع». همشهری آنلاین - سهندصادقي بهمني